

"ارادل و اوباش حکومتی" و تاریخ سیاسی ما

مسعود نقره کار



پیشگفتار

حکومت اسلامی ایران به کشتار شهروندان اش نیاز دارد. این حکومت بدون کشتار، زندان، شکنجه و ایجاد ارباب و وحشت ساقط و سقط خواهد شد. دلیل هم "اظهر من الشمس" است. حکومت اسلامی، حکومت توهم، هذیان و روان پریشی ست، بدیهی ست چنین حکومت بیماری توان و ظرفیت پاسخگویی به نیازهای شهروند ان اش، و نیز مسایل جهانی نداشته باشد و برقامت زمانه و جهان ناجور ترین وصله باشد.

با چنین ویژگی هایی برای حفظ سلامت و قدرت بیضه ی اسلام و حکومت نابهنگام اش، اقدام هایی موثرتر و کارا تر از ایجاد رعب و وحشت و ترور، آنهم به وحشیانه ترین و سبعمانه ترین شکل اش وجود ندارد، فکر و روشی که اسلام از بدو پیدایی اش به کار بسته و بهره ها برده است.

سیاست ایجاد رعب و وحشت و ترور توسط این حکومت از فردای انقلاب بهمن، به عنوان عملی "قانونی و شرعی" اعمال شده است. از همان هنگام در کنار کشتار دگراندیشان و مخالفان سیاسی و عقیدتی، کشتار قربانیان بی عدالتی های اقتصادی و اجتماعی، یعنی معتادان، تن فروشان، "ارادل و اوباش"، و دیگر بزه کاران و ناهنجاران اجتماعی، به گونه ای وحشیانه به دست پاسداران اسلام آغاز شد. کشتارهایی که تا امروز، یعنی نزدیک به ۳۰ سال عمر حکومت اسلامی، ادامه یافته است، و تا هنگامی که این حکومت حیات داشته باشد، ادامه خواهد یافت.

طی ماه های اخیر شکنجه های خیابانی و اعدام های سبعمانه ی در ملاعام - که حتی کودکان را نیز برای عبرت گیری به تماشا واداشته اند- بار دیگر سیاست محوری این حکومت شده است. این بار حکومت اسلامی شکنجه گران اش را با نقاب به شکار قربانیان اش گسیل داده است تا شکنجه گری و تعذیب را به بیرون شکنجه گاه ها، به خیابان ها و برابر چشمان حیرت زده ی مردم گسترش دهند، و نیز دارها را برای اعدام این قربانیان، که آنان را "ارادل و اوباش" می خواند، برپا کنند.

اگر حکومت اسلامی برای نخستین بار واقعیت را گفته باشد و تنی چند از قربانیان این دوره اش "ارادل و اوباش" باشند، به خود زنی روی آورده است، چرا که برخی از این قربانیان می توانستند در زمره ی "ارادل و اوباش حکومتی" در خدمت این حکومت قرار بگیرند.

برای اثبات این ادعا بهتر است، به اختصار، با "ارادل و اوباش حکومتی" آشنا تر شویم !.

"ارادل و اوباش حکومتی"

چماق، چاقو و قمه کشان، زورگیران یا باج گیران، مزاحمین و مرعوب کنندگان مردم را "اجامر"، "لات"، "نش" یا ارادل و اوباش خوانده اند. این پدیده نو رسیده و تازه نیست.

ارادل و اوباش پاره ای از سپاه بیکاران جامعه هستند، اینان قربانیان بی سواد و فقر، قربانیان نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، و قربانیان بی عدالتی های اجتماعی و اقتصادی اند. بسیاری از اینان در زمره ی بیماران روانی ای قرار می گیرند که بیماری شان قابل درمان است، ویژگی ای که در بسیاری از "ارادل و اوباش حکومتی"، به ویژه قاتلان و شکنجه گران حرفه ای اش می توان دید.

اکثر سلسله ها و دودمان های حکومتی و بسیاری از جریان های سیاسی، مذهبی و قومی، سازمان دهنده و پشتیبان چنین گروه هایی بوده اند، گروه هایی که آزار و اذیت و تحقیر و تحمیق و تکفیر، و ضرب و شتم و شکنجه و کشتار دگراندیشان، دگررفتاران و مخالفان وظیفه و کارشان بوده و هست.

ارادل و اوباش حدوداً از دوران صفویه به شکل و شمایل رفتار امروزی در آمدند. از همان تاریخ تا به امروز ارادل و اوباش نه فقط به عنوان یک پدیده ی اجتماعی، به پدیده ای سیاسی و مذهبی بدل شده اند. حکومت ها، و برخی از گروه های سیاسی و مذهبی، به سازمان دهی ارادل و اوباش در "گروه های فشار و کشتار" روی آورده اند و بیش از پیش از آنان به عنوان ابزار سرکوب دگراندیشان و مخالفان سیاسی و عقیدتی بهره برده و می برند. سازمان دهنده ها در صورت لزوم نیز از قربانیان برای ایجاد رعب و وحشت و زهرچشم گرفتن در جامعه استفاده کرده اند. البته گاه حکومت ها یا ژست تامین "امنیت اجتماعی"، مازاد ارادل و اوباش مورد مصرف شان را قربانی کرده اند.

"اراذل و اوباش حکومتی" یا گروه های فشار و کشتارتدريج به یکی از بازوهای "مسلح" دربار (شاه و شیخ) و برخی از نیروهای سیاسی و مسلمان بیرون از حکومت بدل شده اند. این گروه ها به اشکال و انواع مختلف، برخی با پول و امکانات و مقام، برخی با تهییج و تحریک احساسات وطن پرستانه و کیش شخصیت و جماعت هایی با تحریکات و وعده های مذهبی ی آن جهاتی، به فشار و کشتار دست زده و می زنند.

در دوران صفویان گروه هایی از "قرلباشان" و "تولانیان و تبراییان" را داریم، که "عمرسوزان و قمه زنی و دسته راه انداختن و ایذا و آزار و غارت منازل مخالفان سیاسی و مذهبی" و سربریدن سنی ها و دیگر اقلیت های مذهبی و وظیفه شرعی، سیاسی و شغل شان بود. این گروه ها، و گروه های دیگر فشار و کشتار را، برخی از روحانیون و "ظل الله" ها شکل داده و رهبری و تقویت کردند ه اند. "شاه اسماعیل اول" بیرحم تاریخ، و بدعت گذار آدمخواری در تاریخ مان " در این عرصه سخت فعال بود! (۱)

"خسونت های مذهبی شاه اسماعیل، قرلباشان و تبراییان و دشواری تحمل آن ها برخی از شاعران و نویسندگان را بر آن داشت که تعدا" اقدامی کنند که قرلباشان آنان را به قتل برسانند..... زین الدین محمود واصفی از شاعران و نویسندگان خراسان ... در معبری با دوست دانشورش رو به رو گردید. او می نویسد آن دوست، " فقیر را مضطرب و پریشان دید و شمه ای از احوال من پرسید. گفتم: ای یار جانی و دوست دو جهاتی، امروز به قصد آن از خانه بیرون آمده ام که کاری کنم و عملی نمایم که مستلزم هلاک من باشد.... آن عزیز گفت ای یار مرا نیز همین حال است" (۲)

در دوران قاجاریه گروه های متعدد "اوباش، لوطی ها و چاقوکشان و قمه کشان" یا گروه های "لتوت و لشوش" فعال بودند، به ویژه در جریان جنبش مشروطه، که برخی را پادشاهان و حکومتیان و جماعتی دیگر را روحانیون سر و سامان دادند:

"... اوباشان تجهیز شده، روز ۲۳ آذر ۱۲۸۶ دست به کار شدند. از صبح زود دسته ای از اوباشان محله ی سنگلج به سردستگی مقتدر نظام و گروهی از اوباشان چاله میدان به سرکردگی صنیع حضرت، هرکدام از محله ی خود به طرف مجلس حرکت کردند... جلوی مجلس فریاد و عریده ی خود را بلند کردند و به مجلس و مشروطه نا سزا گفتند... در میدان توپخانه شترداران و زنبورکچیان و فراشان و غلامان کشیکخانه و سربازان فوج امیر بهادر جمع شده بودند و چادر های دولتی را می افراشتند و آشپزخانه بزرگی بر پا می کردند... در نتیجه هیاهو بازار ها و دکان ها بسته شد و دشمنان مشروطه از هر طرف رو به میدان توپخانه گذاشتند و به این ها پیوستند. اوباشان سنگلج و چاله میدان هم رسیدند. عده ای از آخوند ها و طلبه ها نیز وارد میدان شدند... روضه خوان ها بالای منبر رفتند و علیه مشروطیت و مجلس سخن راندند و جمعیت را به تکرار این شعار وا داشتند:

"ما دین نبی خواهیم- مشروطه نمی خواهیم"

اوباشان به خانه های شیخ فضل الله نوری و حاجی میرزا ابوطالب یزدی و سایر ملایان مخالف مشروطه رفتند و آن ها را به میدان توپخانه آوردند... روز ۲۵ آذر در میدان توپخانه یک نفر کشته شد... روزنامه " حبل المتین " می نویسد که اوباشان چون پول و زنجیر ساعت طلای او را دیدند ابتدا چند تیر به او زدند، بعد پسر سید نقیب جلو آمد و گفت: " مسلمانان شاهد باشید و روز قیامت پیش جدم شهادت بدهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه طلبان را بیرون آوردم " و بعد با کارد چشم آن جوان را کند. سپس او را شقه کردند و به درخت آویختند..." (۳)

در باره ی همین دست از اراذل و اوباش نوشته شده است:

" استرداران و شترداران نتراشیده دژ آگاه و اوباشان سنگلج و چاله میدان و... " که به مجلس و مجلسیان حمله می کردند و یا "... کلاه نمدی های محلات و اشرا" که در میدان توپخانه شعار می دادند:

"ما چای و پلو خواهیم
مشروطه نمی خواهیم"

و عده ای از مردم را مورد ضرب و شتم قرار دادند و کشتند. (۴)

احمد کسروی درباره اوباشانی که برای نمونه " ... در مقام عربده و حرکات وحشیانه برآمدند و (علی آقا صراف) و (اسمعیل خیاط) را بی موجبی مجروح سخت و (عنایت الله) مظلوم را مقتول و آویزه درخت کردند" می نویسد:

«چون بایستی سردستانگان اوباشان گرفته شوند و صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران پنهان شده بودند، تنها حاجی معصوم نامی از آنان دستگیر گردید. بدینسان آشوب توپخانه پایان پذیرفت. لیکن این زمان یک گرفتاری دیگری پدید آمد، و آن این که اوباشان که گریزان و نهان می بودند، شب ها بیرون آمده و هر که را می یافتند می زدند و لخت می کردند، و چون پشتشان به شاه و پیرامونیان او گرم می بود و مجل السلطان پیشخدمت شاه نگهداری و پشتیبانی از آنان دریغ نمی گفت، بی باکانه به هر سیاه کاری برمی خاستند. چنان که بهالواعظین را که یکی از نمایندگان مجلس می بود کتک زده سر و رویش را بختند، و در شب چهارشنبه هفدهم دی ماه (۳ ذیحجه) هشت تن از آنان به خانه فریدون زردشتی که یکی از بازرگانان می بود رفته و آن بیچاره را بیدار گردانیده نخست پانصد و شصت تومان پولش را گرفته و سپس در برابر چشم زنش با قمه او را کشتند. پیدا می بود که کشتندگان همان اوباشان می باشند. از آن سوی شیخ محمود به ورامین رفته در آن جا آسوده می زیست. روی هم رفته دیده می شد که دربار به کیفر دادن اوباشان گردن نگزارده، و پیمان او در این باره جز فریب نمی بوده. از

شهرها در این باره تلگراف می رسید و در مجلس نیز گفتگو می رفت، ولی نتیجه نمی داد.» (۵)

در دوران پهلوی نیز حکایت اراذل و اوباش همین گونه بود. دو نمونه اش، دار و دسته های "شعبان جعفری" (شعبون بی مخ) و طیب حاج رضانی بودند. طیب حاج رضایی در آغاز حامی شاه بود. جشن و چراغانی ای که او به هنگام تولد رضا پهلوی در میدان مولوی و خیابان باغ فردوس و اطراف زایشگاه فرح (محل تولد رضا پهلوی) راه انداخت، و نیز سپاسگزاری شهردار تهران و دربار از او جزء " افتخارات و سرفرازی" ایشان بودند. طیب اما در بلوای خرداد ۴۲ از آیت الله خمینی حمایت کرد، و به همین خاطر او یکی از همکاران اش به فرمان محمد رضا شاه اعدام شدند.

شعبان جعفری ، از معروف ترین ارادل و اوباش حکومتی ، که ادعا کرده از اعضای گروه فداییان اسلام نیز بوده است ، در مورد رذالت های اش گفته است:

.... "من فرموده بودم، خودم فقط دنبال روزنامه" مردم " بودم اینا گفتن روزنامه مردم تو امیریه ست. گفتم" بریم اونجا"، گفتن " خسته شدیم!" ، گفتم بیاین خیابون امیریه اونجا چیز میز است، بیاین!" یادمه یکی اون جا پرسید آقای جعفری یه دونه سماور اینجاست اینو چیکارش کنم؟ " گفتم : " بیارش پایین" ، گفت : " آخه بزرگه همیشه آوردش پایین!" ، اونوقت پنجره رو شیکوندن و سماور و از پنجره انداختن پایین، یه سماور بزرگ بود. خلاصه چیزاشونو ریختن و بهم زدن دیگه. من می گفتم ، اونام می ریختن پایین.تمامو از اون بالا ریختن پایین،دولا بچه ومولا بچه، پرونده و مرونده و بساطشون و اینا همه رو...هرچی بود ریختن تو خیابون. گفته : " بسه؟" گفتم " نه ، پاشنه ی اون دک.ن.باید در بیارین!" (۶)

.... "روز ۹ اسفند...ما اول صبح رفتیم خونه ی کاشانی. درست یادمه. اون حاجی (محسن) محرر بود، امیر موبور بود، احمد عشقی بود و حاجی حسین عالم بود و یه عده ای دیگه. آیت الله کاشانی گفت : " برین شاه داره از مملکت میره بیرون. برین نذارین شاه بره !" گفت : " اکه شاه بره عمامه ی مام رفته !" ، ".....دکتر فاطمی رو دولت محاکمه کرد و کشتش ، اونوقت که عبد خدایی جزو فداییان اسلام بود،منم جزو فداییان اسلام بودم ، عبد خدایی فاطمی رو با تیر زد ولی نمرد. اون عبد خدایی که الان وکیل مجلس ایناست.... (فاطمی) رو دم شهربانی زدمش ،چاقوام نردم .بیخود میگن چاقو زده " (۷)

در دوره پهلوی، برخی از جریان های مذهبی مخالف رژیم که بعد ها پایه گذاران حکومت اسلامی شدند نیز از "جاهل ها، گردن کلفت ها و لات ها و عربده کش ها" ، به عنوان بازوی مسلح اسلام استفاده می کردند. حاج مهدی عراقی از بنیان گذاران "فدائیان اسلام" و "هیئت های مؤتلفه اسلامی" در خاطرات خود که با عنوان "ناگفته ها" چاپ شده است، گفتنی ها را با "افتخار" می گوید:

... «نواب صفوی به این فکر می افتد که یک محفلی، یک سازمانی، یک گروهی، یک جمعیتی را برای مبارزه به وجود آورد. این فکر به نظرش می آید که از وجود افرادی استفاده بکند که تا الان محل آسایش محلات بوده اند. مثل اوباش ها، گردن کلفت ها، لات ها، به حساب آن ها که عربده کش های محلات بوده اند...» حاج عراقی ماجرای حمله به روزنامه ساعد را که کاریکاتور نواب صفوی را چاپ کرده بود شرح می دهد:

... «رفیقمان گفت برویم سر پاچنار من یک مشت از این لات و لوت ها را جمع می کنم... رفتیم زورخانه و دیدیم یک مشت جاهل های کوتاه و بلند، خلاصه یا علی یا علی دارند ورزش می کنند. گفت بیانید برویم، راه افتادند آمدند اول خیابان فردوسی... گفتیم حمله به چاپخانه... همه چاپخانه را این بچه ها پذیرایی کردند. جعبه هایی که تویش حروف بود از طبقه دوم همه اش می آمد تو حیاط. دو سه تا از این بچه ها با چوب افتادند به جان ماشین می خواستند با چوب، ماشین را بشکنند، گفتم بابا این که با این شکسته نمی شود، یک دست زدیم خلاصه اش این دیس از زیر ماشین آمد بیرون و حروف ها ریخت زمین... رفتیم تو قسمت حروف چینی، دیدیم کلیشه ها آن وسط است چاقو را بچه ها در آوردند، کلیشه ها را تکه تکه کردند و حروف را هم ، همه را به هم زدند.»

حاج عراقی درباره طیب و ناصر جیگرکی و رمضون یخی و... نقش آن ها در خرداد ۴۲ می گوید:

... «منزل آقا (خمینی) بودیم آن جا اسم طیب خان وسط آمد... آقا درآمد گفت که اینها علاقمند به اسلام هستند... نوکر امام حسین هستند... خلاصه رفتیم خانه طیب خان... طیب صد تومان داد به پسرش اصغر گفت می دوی عکس آقا خمینی را می خری می بری تو تکیه... ناصر جیگرکی، از گردن کلفت های باغ فردوس و چهارراه مولوی بود، هنوز ما از ساعت حرکتیمان قدری مانده بود که خبر آوردند این فرد با تعدادی نزدیک به ۲۰۰ الی ۳۰۰ تن از الوات های آن جا به قول خودش، ازین تیغ کش ها دارند می آیند." (۸)

محسن رفیق دوست از ارادل و اوباش حکومتی در سال ۱۳۴۲ شاهد یک درگیری میان آخوندها و مأمورین بود، که مأموری آخوندی را با چوب می زند. سال ها بعد با شخصی مواجه می شود که شبیه آن مأمور بود. رفیق دوست با سه نفر از علما، منجمله مهدوی کنی مشورت می کند. حضرات فتوی می دهند که آن شخص مهدورالدم است، "رفیق دوست با یک چماق کلفت مردک بیچاره را شبی در حال رفتن به منزلش در سه راه سوسکی غافلگیر کرده و با ضربه ای چماق به کله اش او را به زمین می اندازد و با هفت هشت ضربه محکم او را به قتل می رساند، و در پایان ضمن شرح این واقعه افاضه می فرمایند که انشاءالله خداوند قبول فرمایند." (۹)

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ عقب مانده ترین افراد ، گروه ها و اقشار اجتماعی را به سوی قدرت سوق داد.

مهدی عراقی ها و محسن رفیق دوست ها از پایه گذاران این قدرت شدند، قدرتی که حاکمیت گروه های فشار و کشتار بود و هست . این حکومت رذل ترین اوباش و تشکل ها و سازمان های " ارادل و اوباش " را به عنوان بازوی انقلاب اسلامی در خدمت داشته و دارد. صدها عضو و هوادار فدائیان اسلام ، هیئت های مؤتلفه ، بنائیان مسجد الهادی (۱۰) ، گروه قنات (۱۱) ، گروه شیت (۱۲) ، " جاش " های کردستان ، گروه " باشی " ی اصفهان و گروه های متعدد در شهرهای مختلف ایران ستون فقرات این حکومت شدند. نه فقط رهبران و سازمانگران "الواط و اشرار و عوام های بازاری" ، خود الواط و اشرار و عوام های بازاری هم بخش هایی از حکومت را شکل دادند ، و اداره ی ارگان های سرکوب همچون کمیته های انقلاب اسلامی ، سپاه پاسداران ، بسیج ، زندان ها (۱۳) ، وزارت اطلاعات و..... را به دست گرفتند. (۱۴)

مهدی عراقی - که آیت الله خمینی او را برادر خوب و فرزند عزیزش می دانست - ، عسگر اولادی ، محسن رفیق دوست ، اسدالله لاجوردی ، هادی غفاری ، صادق خلخالی و صدها ارادل و اوباش معمم و مکلا و بی کلا ، از همان فردای پیروزی انقلاب بهمن آشکارا به سازمان دهی و همکاری با شعبون بی مخ ها و طیب ها و ناصر جیگرکی ها و رمضون یخی و حسین مهدی قصاب ها ی پیر و جوان حزب الهی پرداختند ، و دست در دست اینان آزار و کشتار دگراندیشان و دگرفتاران را آشکار و نهان آغاز کردند، و ده ها گروه فشار و کشتار، و " چماق داران و قمه کشان و چاقو کشان محفلی" در تهران و شهرهای مختلف ، و حتی در خارج کشور، شکل

دادند. و بدین گونه پدیده ی تاریخی ی "گروه های فشار و کشتار"، با در آمیزی با "اسلام" آیت الله خمینی چهره ای شوم تر و ضد انسانی تر به خود گرفتند.

حمله به کتابفروشی ها، کتاب سوزان ها، حمله به چاپخانه ها و دفاتر روزنامه ها، حمله به گردهمایی های سیاسی و فرهنگی، حمله به زنان و ضرب و شتم آنان و کشتار مخالفین حکومت در تهران، کرمان، ترکمن صحرا، کردستان، کرمانشاه، قائم شهر، بندر انزلی، جهرم و... نمونه هایی از جنایات "لتوت و لشوش" حکومت اسلامی اند. نعره های اینان هرگز از گوش و هوش تاریخ میهنمان محو شدنی نیست:

"ما همه سرباز توئیم خمینی
گوش به فرمان توئیم خمینی
خمینی ی عزیزم
بگو تا خون بریزم

و نسل بعد از مهدی عراقی ها و عسکراولادی ها و رفیق دوست ها و لاجوردی ها و هادی غفاری ها و خلخالی ها یعنی زهرا خانم ها و ده نمکی ها و الله کرم ها و سعید عسکرها و سعید امامی ها و مصطفی کاظمی ها و سعید مرتضوی ها و سردار رادان ها و..... و گروه های "ارادل و اوپاش حکومتی" ای همچون "انصار حزب الله" و "فدائیان اسلامی ناب محمدی (ص)", مصطفی نواب", "سپاه سرپلند محمد" (۱۵) و "محفل کرمان" و... هزاران سرباز گمنام خمینی سیمای واقعی خمینیسم را با ضرب و شتم و ریختن خون فرزندان سرزمین مان به نمایش گذاشته اند. (۱۶)

"محفل کرمان" یک نمونه کوچک است. شش تن از "ارادل و اوپاش حکومتی" تحت فرماندهی پاسدار جورکش "فرمانده نیروهای انتظامی کرمان" و با عنایت به فتوی آیت الله مصباح یزدی تعدادی از شهروندان بی گناه کرمانی را به گونه ای فجیع به قتل می رسانند، این قاتلین که مراحل نهایی تبریه شدن در دادگاه های تشریفاتی ی اسلامی را پشت سر گذاشته اند، پرونده ای سرشار از باجگیری و شکنجه و آدمکشی دارند:

"... در ۲۱ شهریور ۱۳۸۱ مصیب افشاری را که دارو فروش خیابانی بود و قاتلین از او باجگیری می کردند، به بیابان های اطراف کرمان می برند و پس از بستن دست و پایش، او را داخل چاله بی می اندازند و سپس سه تخته سنگ به وزن ۳۰ کیلو برداشته و با گفتن ذکر و دعا خوانی به ترتیب سنگ ها را به سر وی می کوبند و وقتی متوجه می شوند مصیب هنوز زنده است و تلاش می کند خود را از چاله بیرون بکشد او را زنده به گور می کنند". محمد حمزه مصطفوی، طلبه و پاسدار مرکز کنترل فرماندهی ناجا، سر دسته ی باند و بقیه ی قاتلین عضو پایگاه مقاومت بسیج علی اصغر مولا هستند.

محافل شبیه به "محفل کرمان" در سرتاسر ایران وجود دارد، و به شکنجه و کشتار شهروندان مشغول اند. این محافل و گروه ها حتی بازداشتگاه ها و شکنجه گاه های مخفی دارند. (۱۷)

از خصایل ارادل و اوپاش حکومتی ست که از جنایاتی که مرتکب می شوند آشکارا سخن می گویند و جنایت پیشگی را باعث افتخار می دانند. نمونه روح الله حسینیان است که با افتخار گفته است، زمانی قاتل بوده است، و از یاران اش نیز اینگونه تعریف به دست داده است:

«اینان افرادی متدین و دارای انگیزه های مذهبی هستند که مرددان و ناصبی ها را به قتل رسانده اند.» (۱۸)
مشاور سابق احمدی نژاد که برای نمایندگی مجلس اسلامی نیز دورخیز کرده است، منظورش از "افراد متدین و دارای انگیزه های مذهبی" ارادل و اوپاش و قاتلینی چون سعید امامی و مصطفی کاظمی ست، و مرددان و ناصبی هایی که قتل شان واجب بوده است نیز روشنفکران گرانقدری چون محمد مختاری و محمد جعفر پوینده هستند.

تاریخ حکومت اسلامی، و افکار و کردار حکومتیان در طی نزدیک به سی سال گذشته، همراه با انبوهی از شواهد و اسناد آشکار تر کرده است که ارگان های حکومتی، به ویژه ارگان های سرکوبگر حکومت اسلامی، ارگان های "اجامر" و "لتوت و لشوش" و "ارادل و اوپاش" هستند.

در میان بخشی از مردم میهنمان امروز این سوال مطرح است که اگر طبق قوانین اسلامی ارادل و اوپاش مجرم و مستحق مجازات اند، جرم کدام نوع از ارادل و اوپاش - که تمامی شان قربانیان ستمگری های تعصبات و خرافات مذهبی، بی عدالتی های اقتصادی و اجتماعی و بیماری های روانی هستند- سنگین تر است. "ارادل و اوپاش حکومتی" یا "ارادل و اوپاشی که نیروهای مازاد تشخیص داده می شوند؟

اگر دلیل مجازات رذالت و اوپاشگری ست، کدام یک رذل تر و اوپاش ترند؟ آمران و عاملان طناب به گردن روشنفکران و روشنگران گرانقدری چون محمد مختاری و محمد جعفر پوینده انداختن و آنها را خفه کردن، و با قمه هنرمند گرانقدری چون فریدون فرخزاد را مثله کردن، و با چاقوی آشپزخانه سیاستمدار برجسته ای چون بختیار و همکارش رابه قتل رساندن، و با دشنه پیکر فروهرها را دریدن و قلب کارون ۹ ساله را برابر چشم پدر شاعرش حمید حاجی زاده دریدن پیش از آنکه شاعر را مثله کنند و.....، یا زور گیران و باج گیران؟

کدام یک رذل تر و اوپاش ترند، حاکم شرع و دادستان و بسیجیانی که پدر بی گناهی را سنگسار می کنند، و جمجمه اش را به ضرب بلوک

سیمانی خرد می کنند، یا معتادانی که بیکاری و فقر و بی سوادی بسوی اعتیاد سوق شان داده است؟

کدام یک ردل تر و اوباش ترند، "خواهران" بسیجی و "پلیس نما" که وحشیانه با باتوم و چماق به جان دختران و زنان می افتند و آنان را به "گناه" بد حجابی راهی زندان ها و شکنجه گاه های اسلامی می کنند، یا زنان تن فروشی که فلاکت و ناآگاهی به سوی تن فروشی کشاندشان؟
براستی کدام یک ردل تر و اوباش ترند؟

منابع و زیر نویس :

- ۱- منوچهر پارسا دوست، شاه اسماعیل اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۵
- ۲- همانجا
- ۳- ایرج پزشکی زاد، انقلاب مشروطه ایران، نشر البرز (فرانکفورت)، ۱۳۸۵
- ۴- ناصر زرافشان، تبارشناسی چماقداری، مروری بر پیشینه و ریشه های تاریخی چماقداری در ایران، نشریه حقوق بشر، شماره ۵۲، بهار ۱۳۸۲.
- ۵- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، چاپ شانزدهم، صفحه ۵۲۸.
- ۶- هما سرشار، شعبان جعفری، نشر ناب، ۱۳۸۱
- ۷- همانجا
- ۸- محمد ارسنی، نخستین حلقه های قتل های زنجیره ای، انتشارات دهخدا، ۱۳۷۹.
- ۹- ناصر امینی، ایرانیان (نیویورک)، شماره ۴۴، آذر ۱۳۷۷.
- ۱۰- آخوند هادی غفاری که مقرش "مسجدالهادی" در خیابان "تهران نو" - دماوند- بود، جدا از سازمان دادن گروه های فشار و کشتار، اموال مردم را نیز به غارت می برد و با شرکت های خارجی نیز زد و بند داشت، تا آن حد که "دادگاه ویژه روحانیت" نیز صدایش درآمد، و اعلام کرد: «هادی غفاری یک بار در مهر ماه ۱۳۶۸ به مدت یک هفته و مرتبه دوم در شهریور ماه ۱۳۶۹ همراه با خانواده به مدت چند هفته به دعوت شرکت ژاپنی "ان.ئی.س" به ژاپن رفته است و...».
- ۱۱- "گروه قنات" در چهارم نمونه ایست از ده ها گروه فشار و کشتار در سراسر ایران. گروه قنات از بهمن ماه سال ۱۳۵۷ به همت حسین آقا (امام جمعه) و علی محمد بشارتی (که در کابینه ی رفسنجانی وزیر کشور شد) و عده ای از ارادل و اوباش جهرم، به عنوان یکی از باندهای علنی آدمکشی در جهرم، سازماندهی شد.
- پیکر برخی از قربانیان گروه قنات، که به وحشیانه ترین شکل به قتل می رسیدند درون قنات های اطراف شهر انداخته می شدن. امروز برخی از این قربانیان در حیاط خانه ها و یا باغ های جهرم دفن شده اند، چرا که به خانواده قربانیان اجازه داده نمی شد پیکر عزیزان خود را در قبرستان شهر دفن کنند.
- ۱۲- "در شهر کرمانشاه گروهی بنام "شیت" (کوتاه شده "شورای یاری تهیدستان" که در کردی "دیوانه" معنا می دهد)، از همان آغاز به چماق داری و آدم کشی پرداختند. این گروه در زمان کوتاه چند ماه تابستان سال ۱۳۵۹ (تنها یکسال و نیمی پس از انقلاب) چند تن از جوانان کوشنده شهر را که بیشتر آنها دانشجوی بودند، هر یک را به فجیع ترین شکل به قتل رساندند که جسد شکنجه و گاه متلاشی شده آنها در موردهایی پس از یک یا دو هفته یافت شد (از آن میان دانشجویی جوان و بسیار نازنین، زنده یاد بهروز هاشمی). میزان و چگونگی شکنجه ها بی سابقه بود. چشمهای یک قربانی دیگر، دانشجویی جوان از گروه "پیشگام" را از حدقه درآورده و بدنش را آماج انواع شکنجه ها کرده و از جمله با آتش سیگار سوزانده بودند." (برگرفته از مقاله ی " اوباش" خوب، اوباش "بد"، از کوروش گلنام، سایت اخبار روز، ۷ اگوست ۲۰۰۷)
- ۱۳- بازماندگان کشتار های سال های ۶۰ و ۶۷ در کتاب های خاطرات خود از خیل عظیمی از ارادل و اوباشی که مسیولین کمیته ها و زندان ها و در زمره ی شکنجه گران و عاملین کشتارها در تهران و شهرستان ها بودند، نام برده اند.
- ۱۴- حسین بروجردی، پشت پرده های انقلاب اسلامی، بهرام چوبینه، نشر نیما، آلمان.
- ۱۵- "سپاه سر بلند اسلامی" یکی از فعال ترین گروه های " ارادل و اوباش حکومتی ست"، تهدید به مرگ روشنفکران و روشنگران میهنمان از کارهای رایج این گروه است. نمونه اش اطلاعیه ای ست که با امضای "سپاه سر بلند محمد" به دفتر نشریه "کارنامه" تهران ارسال کردند، که در آن تعدادی از شاعران، نویسندگان، مترجمان و وکلای عضو یا نزدیک به کانون نویسندگان ایران تهدید به مرگ شده اند.
- به گزارش خبرنگار خبرگزاری "رویداد" این نامه که فاقد سربرگ و تاریخ است، تنها امضای "سپاه سر بلند محمد" را دارد. نشریه کارنامه که توسط هوشنگ گلشیری منتشر می شد، نزدیک ترین نشریه به کانون نویسندگان محسوب می شد.
- این گروه اقدام خود را در تداوم "اعدام انقلابی دشمن زبون و فاسد در سال ۱۳۷۷"، یعنی قتل های زنجیره ای، معرفی کرده است.
- ۱۶- گفت و گو شهروند با امیر فرشاد ابراهیمی، شماره ۵۴۰، سال ۱۳۸۰. (رک به سایت امیر فرشاد ابراهیمی)
- ۲۰- محمدحسن ضیائی فر، دبیر کمیسیون حقوق بشر اسلامی، همشهری، شماره دوشنبه ۲۹ تیر ماه ۱۳۷۷
- ۲۱- روح الله حسینیان، برنامه ی "چراغ"، صدا و سیمای جمهوری اسلامی، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۷

منبع: پیک ایران